

سَمَاءُ

درد دل کسب و کارهای مردم

با نهادهای متولی صدور مجوز کسب و کار

روایت دوم

مجوز باسکول و وزن کشی برای باغداران

سیب

راوی: زهرا بخشایی



روایت حاضر روایت محمد توکلی یک کشاورز جوان است که تصمیم داشت با یک راه‌حل ساده، فروش محصولات کشاورزی و باغی را در منطقه بهبود ببخشد. تصمیم محمد این بود که با ارائه خدمات وزن‌کشی بارهای سنگین، روال توزیع محصولات کشاورزی را در منطقه بهتر کند تا سود بیشتری عاید کشاورزان شود. انجام این کار به نظر ساده بود و فقط به صرف هزینه تهیه یک باسکول و همت و همکاری جمعی بین کشاورزان نیاز داشت. همه ملزومات عملی کار فراهم شد، اما محمد که محلی برای انجام فعالیتش نداشت در طول چهار سال نتوانست مجوز استفاده از زمینی را

که برای این کار مناسب بود تهیه کند. دلیل اصلی آن هم یک چیز بود: برای استفاده از زمین ابتدا باید برای کار مجوز گرفته می‌شد، اما هیچ‌کس نهادهی را که برای فعالیت باسکول و خدمات وزن‌کشی مجوز صادر می‌کند نمی‌شناخت.

باغ سیب

محمد توکلی یک باغدار و اهل یکی از روستاهای سمیرم است. بیشتر مردم روستاهای این منطقه باغدار هستند و از این راه کسب درآمد دارند. محمد در رشته کشاورزی تحصیل کرده بود و از راه کشاورزی و تولید محصولات باغی به خصوص سیب کسب درآمد می‌کرد. سیب سمیرم محصول شناخته‌شده‌ای است و کیفیت خیلی خوبی دارد. بازار اصلی فروش این محصول میادین میوه‌تره‌بار بودند. باغدارها محصول درجه‌یک را جمع می‌کردند و آن‌هایی که خودشان ماشین داشتند محصول را به میدان‌های میوه‌تره‌بار شهر می‌رساندند و آنجا می‌فروختند. آن‌هایی هم که نمی‌توانستند محصولشان را به شهر برسانند و طی مسافت صدکیلومتری تا شهر برایشان به‌صرفه نبود، محصول را مستقیماً در محل به دلال و واسطه می‌فروختند. البته معمولاً با این کار، قیمت محصول پایین‌تر از قیمت فروش مستقیم در میدان تمام می‌شد؛ چون در باغ امکانی برای وزن‌کشی و تعیین وزن دقیق محصول نبود

و دلال معمولاً به نسبت اندازه و تعداد درخت، وزن محصول را تخمین می‌زد و معمولاً در این میان کسی که سود کمتری می‌برد باغدار بود.

میوه‌هایی که در بازار میوه‌تره‌بار خریدار داشتند محصولات درجه یک باغی بودند اما محصولات درجه پایین‌تر که کیفیت پایین‌تری داشتند مشتری چندانی هم در بازار نداشتند. باغدار برای فروش این محصول چاره‌ای نداشت جز اینکه آن را به کارخانه‌های آب‌میوه‌گیری یا تولید محصولات خوراکی مثل لواشک و مربا و مانند آن بفروشد. به دلیل کیفیت و قیمت پایین این محصول و از طرف دیگر مسیر زیادی که تا این کارخانه‌ها باید طی می‌شد، معمولاً باغدارها از فروش این دسته از محصولات منصرف می‌شدند، چون بار کردن و بردن مقدار کم محصول تا فاصله حداقل سیصد کیلومتری تا محل کارخانه‌ها صرفه اقتصادی زیادی برای باغدار نداشت. این بود که اگر واسطه‌ای برای خرید سیب‌های درجه پایین‌تر به روستاها نمی‌آمد، خیلی وقت‌ها بخش زیادی از محصول درجه پایین پای درخت‌ها خراب می‌شد و از بین می‌رفت.

در کنار روستای محمد دوازده روستای دیگر هم در آن منطقه بودند که بیشتر مردم آن‌ها کشاورز یا دامدار بودند. کشاورزی اصلی منطقه باغداری بود و هر روستا حدود ۱۵۰۰ هکتار باغ سیب داشت. محمد که خودش از نزدیک سودو ضرر کار کشاورزی را می‌دید و شاهد آن بود، تصمیم گرفت برای فروش بهتر محصول کشاورزی منطقه به‌خصوص محصولات درجه پایین‌تر کاری بکند. به نظر او با توجه به مشکل مسافت زیاد و قیمت پایین‌تر میوه‌های درجه پایین، اگر همین محصولات

یکجا جمع‌آوری می‌شدند و به کارخانه و کارگاه‌های صنایع غذایی می‌رسیدند هزینه تمام‌شده انتقال بار کم‌تر می‌شد و لازم نبود هر باغدار خودش هزینه کند تا باری را که وزن کمی هم داشت به خریدار برساند. از این راه، یک ارتباط همیشگی بین خریدار و فروشنده ایجاد می‌شد و باغدارها در یک روال همیشگی از فروش محصولات خود مطمئن می‌شدند.

محمد لازمه این کار را در این دید که یک باسکول برای وزن‌کشی بارهای با وزن بالا تهیه کند. با این کار محصولات باغی همان‌جا در منطقه و در محل باسکول وزن‌کشی می‌شدند، سهم کشاورز پرداخت می‌شد و بعد از جمع‌آوری کل محصولات منطقه، یکجا به کارخانه انتقال داده می‌شدند. علاوه بر این، کشاورزان برای تعیین وزن محصولات درجه‌یک هم دیگر مشکلی نداشتند و امکان تعیین وزن واقعی محصولشان به وجود می‌آمد. با وجود یک باسکول برای بارهای سنگین، نه‌تنها میوه‌های باغی که کار خرید و فروش کلیه کالاهای کشاورزی و دامی هم در منطقه سروسامانی می‌گرفت و نیازی نبود که بارهای سنگین صرفاً برای وزن‌کشی به شهر برده شوند و دوباره برگردانده شوند. از طرف دیگر، در آن اطراف معادن سنگ هم بودند که اگر وزن‌کشی بار این معادن هم میسر بود، روند توزیع بار این معادن هم بهتر می‌شد. در اصل با ایجاد خدمات وزن‌کشی بار سنگین، هم کل جریان حمل‌ونقل و توزیع بار در منطقه سروسامانی می‌گرفت و هم در مورد محصولات باغی و کشاورزی محمد می‌توانست با همکاری سایر کشاورزان و آن‌هایی که ماشین‌های حمل بار داشتند، در یک کار جمعی، شبکه‌ای برای توزیع

محصولات کشاورزی منطقه ایجاد کند. با دیدن همهٔ منافع کار، محمد به دنبال تهیهٔ مقدمات قانونی رفت.

سؤال بی‌جواب

محمد چون نمی‌دانست که این کار دقیقا چه شرایط قانونی‌ای دارد به فرمانداری رفت. در فرمانداری به او جواب روشنی داده نشد و دقیقا مشخص نبود کدام نهاد باید مجوز مربوط به فعالیت باسکول را صادر کند. محمد به استانداری هم رفت اما آنجا هم نمی‌دانستند او دقیقا باید کار را از کجا شروع کند. محمد به هر اداره‌ای که فکر می‌کرد رفت، از جمله ادارهٔ صنعت و معدن، اما هیچ‌کدام از ادارات مسیر مشخصی را پیش روی محمد قرار نمی‌دادند. درنهایت مسئولین فرمانداری که شاهد رفت‌وآمد و پیگیری محمد بودند به او پیشنهاد دادند که کارش را شروع کند تا شاید در جریان آن، متولی مربوط هم واکنشی نشان بدهد و تکلیف معلوم شود.

شروع فعالیت و ظهور مشکل

محمد با فروش خانه‌اش چیزی حدود صد میلیون تومان برای خرید یک دستگاه باسکول هزینه کرد. به نظر او بهترین محل برای مستقر کردن باسکول، جایی نزدیک به جاده و مسیرهای ارتباطی بود، چون اگر باسکول داخل روستا قرار می‌گرفت عملا دسترسی ماشین‌های سنگین حمل بار و دپو و جمع‌آوری بار غیرممکن می‌شد. به علاوه نزدیک بودن محل کار به جاده باعث می‌شد بقیهٔ مشتریانی که از مناطق مختلف می‌آمدند یا ماشین‌های سنگین که در جاده تردد

می‌کردند بتوانند به راحتی به محل باسکول دسترسی داشته باشند. چون از منافع دیگر این کار تعیین وزن بار اضافه ماشین‌های سنگین در پلیس راه بود، محمد محلی را در نزدیک جاده و پلیس راه انتخاب و شروع به کار کرد. یک سالی از شروع کار گذشته بود که اداره منابع طبیعی نامه‌ای داد، ادامه فعالیت باسکول را غیرقانونی اعلام کرد و پرونده‌ای هم علیه محمد در دادگاه تنظیم کرد. بعد از آن اداره راه هم با ارائه دلایل قانونی از ادامه کار محمد جلوگیری کرد.

برگشت به خانه اول

مشکل پیش آمده بیش از آن که ربطی به نداشتن مجوز برای فعالیت داشته باشد به محل انتخابی ربط داشت. زمینی که محمد برای فعالیت انتخاب کرده جزو مراتعی بود که روستایی‌ها از آن برای چرای دام استفاده می‌کردند و پروانه بهره‌برداری از آن را از طرف اداره منابع طبیعی داشتند، اما مالک اصلی زمین اداره منابع طبیعی بود. اداره منابع طبیعی به دلیل استفاده متفاوت از زمین، در دادگاه شکایت کرد. قاضی پرونده با شنیدن صحبت‌های محمد و روندی که او برای گرفتن مجوز پشت سر گذاشته بود حکمی علیه او صادر نکرد؛ اما به او گفته شد که باید مشکل مجوز کار را حل کند تا بتواند به کار ادامه بدهد. درواقع اداره منابع طبیعی در صورتی با فعالیت در آن محل موافقت می‌کرد که مجوزی برای فعالیت وجود داشته باشد.

محمد دوباره به نقطهٔ اول برگشته بود. نه ادارهٔ راه و نه ادارهٔ منابع طبیعی هیچ‌کدام متولی مشخصی برای مراجعه و گرفتن مجوز معرفی نمی‌کردند. تنها پیشنهادی که در ادارهٔ منابع طبیعی به محمد داده شد این بود که حتی اگر یک معرفی‌نامه داشته باشد و یک اداره یا سازمان محمد را به منابع طبیعی معرفی کند به او مجوز استقرار در محل داده می‌شود. اما اینکه چه کسی باید این معرفی‌نامه را صادر کند همان سوآلی بود که هیچ‌کس جوابش را نمی‌دانست! اگرچه استانداری و فرمانداری و چند ادارهٔ دیگر همه با منافع وجود محلی برای وزن‌کشی محصولات و کالاهای سنگین در منطقه آشنا بودند و بارها خودشان در صحبت، این کار را تأیید و تشویق کرده بودند، اما در عمل نتوانستند شرایط قانونی این کار را تأمین کنند. البته استانداری بارها نامه‌هایی با موضوع معرفی به ادارات مختلف برای همکاری با محمد فرستاده بود؛ اما ظاهراً هیچ‌کدام از این نامه‌ها الزام قانونی برای ادارات ایجاد نمی‌کردند.

محمد که حاضر بود هر کاری برای گرفتن مجوز بکند، مستقیماً تا تهران و مجلس شورای اسلامی هم رفت و با نمایندهٔ استان صحبت کرد. آنجا هم به او قول پیگیری داده شد، اما با گذشت زمان اتفاق خاصی نیفتاد و نتیجه‌ای حاصل نشد.

پایان

باسکولی که محمد برای آن هزینه کرده بود حالا نزدیک به دو سال است که بدون استفاده رها شده و تنها کاری که محمد توانسته انجام دهد این بوده که ادارهٔ منابع طبیعی را از قلع‌و‌قمع باسکول منصرف کند. در آن مدتی که کار باسکول

جریان داشت کشاورزها هم برای کارشان انگیزه بیشتری گرفته بودند. حمل بار و محصولات با سرعت بیشتری به جریان افتاده بود و رفت‌وآمد ماشین‌ها و خریداران و فروشندگان باعث رونق کار در منطقه شده بود. به خاطر همین کشاورزان خودشان هم پیگیر مشکل باسکول بودند و بارها به محمد پیشنهاد دادند که جمع شوند و با هم درخواستی بدهند و از این کار حمایت کنند؛ اما با تجربه‌هایی که محمد در طی چهار سالی که گذشته بود به دست آورده بود، امیدی نداشت که این اقدام هم بتواند مشکلی را حل کند. تنها جواب در دست او این بود: این کار فعلاً متولی قانونی ندارد!

در طول این مدت، محمد می‌دانست که در مناطق اطراف، افرادی هستند که همین فعالیت را انجام می‌دهند بدون آنکه مجوز خاصی برای کارشان داشته باشند. آن‌ها چون خودشان مالک زمینی بودند که در آن فعالیت می‌کردند ظاهراً لازم نبود برای انجام کار به جایی پاسخگو باشند و مجوزی برای کارشان بگیرند. همین‌طور کسانی بودند که محل کارشان را نزدیک جاده انتخاب کرده بودند، اما چون در منطقه‌هایی با رفت‌وآمد کمتر بودند ظاهراً کمتر هم در دیدرس بودند و مشکلی برایشان پیش نیامده بود. درنهایت نتیجه‌ای که محمد برای حل این مسئله می‌گرفت یک چیز بود: از فکر باسکول جاده‌ای و خدمات بیشتری که این نوع از باسکول می‌تواند انجام دهد منصرف شود و در جایی زمینی با مالکیت شخصی دست‌وپا کند و در حد محدودتری کارش را شروع کند، چون با مرور تمام گفته‌ها و شنیده‌ها فقط این نتیجه حاصل می‌شد که این مدت محمد بیهوده به دنبال اخذ مجوز فعالیت بوده است. ظاهراً مشکل کار فقط محل و زمین انجام فعالیت بوده

است نه مجوز انجام آن. دراصل هیچ نیازی به گرفتن مجوز برای این کار نبوده و نیست، اما این موضوعی بود که هیچ نهادی حاضر نشد صراحتاً آن را اعلام کند! او فقط باید زمینی که در آن فعالیت می‌کرد را عوض می‌کرد و به جایی می‌رفت که کسی با آن مشکلی نداشته باشد!

